

بیان مسئله

مسئله سبک زندگی، از جمله مهم‌ترین مسائل در علوم انسانی است. این مفهوم از ترکیب دو کلمه Life و style تشکیل شده است. کلمه سبک به معنای شیوه‌ای متمایز در انجام دادن کارها؛ شیوه یا آداب رفتاری متمایز است. ترکیب «سبک زندگی» در لغت، به معنای چگونگی جریان حیات و شیوه زندگی انسان‌ها تعریف شده است (بیرو، ۱۳۶۷، ص ۲۰۶). سبک زندگی در اصطلاح، شیوه مواجهه با مهم‌ترین وظایف زندگی است.

ولین در کتاب *تئوری طبقه مرفه*، از مفهوم شیوه زندگی برای بیان تمایز طبقه مرفه و نمودی از جایگاه طبقاتی آنها، استفاده نموده است (ولین، ۱۸۹۹، ص ۹۵). برای نخستین بار واژه «سبک زندگی» برای اشاره به شخصیت فرد، که در کودکی شکل گرفته و در ادامه حیات، زندگی او را کنترل می‌کند، در آثار *آلفرد آدلر* محوریت یافت (آدلر، ۱۹۵۲، ص ۹۸-۹۹). امروزه سبک زندگی، با کل زندگی مرتبط است و چارچوب کلی زندگی را مشخص ساخته و به لحاظ مفهوم و کاربرد، شئون گوناگون زندگی انسان‌ها را دربر می‌گیرد. مقام معظم رهبری، سبک زندگی را بخش اصلی و نرم‌افزاری تمدن نوین اسلامی معرفی کردند و خواستار بررسی دقیق و علمی آن شده‌اند (بیانات رهبری، ۳۳/مهر/۱۳۹۱).

سبک زندگی، با سه رویکرد اصلی جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دین‌شناسی مطرح شده است. سبک زندگی در رویکرد جامعه‌شناسی، به عنوان مجموعه‌ای از رفتارها است که گاه بر مبنای الگوی مصرف و گاه بر اساس سامان‌بخشی به کل زندگی، تعریف می‌گردد. توجه جامعه‌شناسان بیشتر به جلوه‌های بیرونی و نمودهای ظاهری و به تبع آن، بیشتر بر توصیف هنجارهای اجتماعی و منش اجتماعی افراد معطوف است. رویکرد روان‌شناسی سبک زندگی، با هدف نظریه‌پردازی درباره شخصیت آدمی، در سطح فردی سبک زندگی را بررسی می‌نماید. در این علم، سبک زندگی محصول تجربه روانکاوانه بشری است؛ شیوه‌ای نسبتاً ثابتی از رفتارهای فردی است که بدان شیوه، اهداف زندگی خود را دنبال، مسائل آن را حل و جهت‌گیری‌های اساسی زندگی خود را مشخص می‌کند. در رویکرد دینی به سبک زندگی، بار ارزشی و تجویزی ویژگی‌های رفتارهای انسان، مد نظر است و از تأثیر مستقیم باورهای پذیرفته‌شده بر انتخاب‌ها و گزینش‌های زندگی بحث می‌شود.

نقدهای وارد بر هر یک از رویکردهای رایج، نشان می‌دهد که هر یک از این رویکردها در بررسی مسئله سبک زندگی، از زاویه محدود به آن پرداخته‌اند. علی‌رغم نظریه‌پردازی دانشمندان هر یک از این علوم، در توجیه و تبیین این رویکردها، تاکنون روشی برای تعریف یا تبیین منطقی و تا حدودی فراگیر، به لحاظ مفهوم‌سازی به دست نیامده است. فقدان این روش در هر یک از این رویکردها، موجب شده است که هر یک از علوم مختلف، به بخشی از آنچه به عنوان «سبک زندگی» می‌تواند شناخته شود، پردازند. افزون بر اینکه، در این رویکردها الزامات کلمه «سبک» مطالعه و بررسی نشده است. یکی از مناسب‌ترین راه‌های شناخت و تعریف مفهوم «سبک زندگی» تبیین آن به واسطه بررسی عوامل سازنده آن است. بدین ترتیب، مسئله اصلی این مقاله این است که آیا می‌توان به روشی با انسجام درونی، منطقی و روشمند برای تبیین عوامل سازنده سبک زندگی دست یافت که از قابلیت طرح در علوم گوناگون و ساحت‌های مختلف زندگی بشر، برخوردار باشد؟

رویکرد سیستمی در تعریف سبک زندگی

سیدحامد عنوانی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، مبانی نظری اسلام دانشگاه فردوسی مشهد

se.onvani@mail.um.ac.ir

shmosavi@um.ac.ir

fakhar@um.ac.ir

shahrudi@um.ac.ir

سیدحسین سیدموسوی / دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

وحیده فخار نوغانی / استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

سیدمرتضی حسینی شاهرودی / استاد دانشگاه فردوسی مشهد

دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۳ - پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵

چکیده

سبک زندگی، از جمله مهم‌ترین مسائل در علوم انسانی است. این موضوع چارچوب کلی زندگی را مشخص می‌سازد و به لحاظ مفهوم و کاربرد، شامل شئون گوناگون زندگی انسان می‌شود. سبک زندگی، با سه رویکرد اصلی جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دین‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است. نقدهای وارد بر هر یک از رویکردهای رایج، نشان می‌دهد که هر یک، از زاویه محدودی به این موضوع پرداخته‌اند. آیا می‌توان به روشی برخوردار از انسجام درونی، منطقی و روشمند برای تبیین عوامل سازنده سبک زندگی دست یافت که قابلیت طرح در علوم گوناگون و ساحت‌های گوناگون زندگی بشر را دارا باشد؟ با فرض اینکه، یکی از مناسب‌ترین راه‌های شناخت و تعریف مفهوم سبک زندگی، تبیین عوامل سازنده آن است، این نوشتار به بررسی این عوامل، با رویکرد سیستمی به سبک زندگی می‌پردازد. در این روش، عناصر سازنده سبک زندگی، تعامل و ارتباط شبکه‌ای چندجانبه با یکدیگر دارند که می‌تواند شیوه بررسی این مفهوم را از حیطه هر یک از رویکردهای یادشده خارج نماید. این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی، بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: رویکرد سیستمی، سبک زندگی، مؤلفه‌های سبک‌ساز، شیوه‌های مواجهه.

محور اصلی این پژوهش، ارائه رویکردی جدید به این مسئله، با عنوان رویکرد سیستمی به سبک زندگی است. در این پژوهش، ضمن توصیف و تحلیل هر یک از این رویکردها و بررسی نقدهایی که در این زمینه مطرح است، روشی جدید برای تبیین عوامل سازنده سبک زندگی ارائه می‌شود. در این روش، ابتدا مهم‌ترین مؤلفه‌های سبک‌ساز، به‌مثابه وجه تمایزبخش سبک از شیوه‌های مواجهه متعارف معرفی می‌شود و سپس رویکرد سیستمی به عوامل سازنده سبک زندگی معرفی می‌گردد. این تحقیق، با روش توصیفی - تحلیلی بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

۱. رویکرد جامعه‌شناسی به تعریف سبک زندگی

اصطلاح جامعه‌شناختی سبک زندگی، که در فضای اقتصاد سیاسی و در شرایط حاکمیت اندیشه‌های مارکس شکل گرفت، به‌مثابه مجموعه‌ای از رفتارهاست. دو مبنای اساسی در رویکرد جامعه‌شناسی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد: اول، تعریف سبک زندگی بر مبنای الگوی مصرف است. در این مبنا، همهٔ جنبه‌های زندگی اجتماعی بشر، تحت تأثیر عوامل اقتصادی، به‌ویژه انواع الگوهای رایج مصرف و بهره‌گیری از مواد و کالاهای نمادین قرار دارد. سبک زندگی، غالباً به‌عنوان شاخصی برای تعیین طبقهٔ اجتماعی به کار می‌رود. از این منظر، طبقه اجتماعی شرایط وجودی و سرنوشت افراد انسانی را تعیین می‌کند (ر.ک: ادگار، ۱۳۸۷، ص ۱۷۰). الگوی مصرف، قابل مشاهده‌ترین و بهترین شاخص سبک زندگی است که ارتباط میان افراد و موقعیت اجتماعی آنان را بیان می‌کند (سویل، ۱۹۸۱، ص ۲۸-۴۰). شیوه‌ای که مطابق آن مصرف‌کننده، خرید می‌کند و سپس، کالای خریداری شده را به آن شیوه مصرف می‌نماید، بیانگر سبک زندگی در جامعه است (آندرسون و همکاران، ۱۹۸۴، ص ۲-۳). منزلت فرد، در بعد اقتصادی اوست و این منزلت عادات رفتاری را تعیین می‌کند. طبقه مرفه الگوی برتر یک جامعه شناخته می‌شوند و سبک زندگی سایر طبقات، متأثر از سبک زندگی مصرف خودنمایانه این طبقه شکل می‌گیرد (وبلن، ۱۸۹۹، ص ۱۱۵-۱۳۵). تمایز افراد در سبک زندگی، فقط به‌واسطه «مصرف» فهمیده می‌شود و «منزلت»، سبک خاصی از زندگی همه افراد متعلق به یک گروه را نشان می‌دهد (فرولیچ، ۱۹۹۹، ص ۱۳). اعضای این گروه‌ها، هرچند بر خلاف طبقات یکدست نیستند، اما الگوهای ثابت فرماندهی و فرمانبرداری را به خوبی پذیرا می‌شوند (وبر، ۱۹۷۸، ص ۹۳۵). در تعریفی دیگر، گروه‌بندی مصرف کالاها آشکارا همان سبک زندگی معرفی شده است (شیلدرز، ۱۹۹۲، ص ۱۴). مَد، از جمله شاخص‌های مطرح در سبک زندگی است که از یک‌سو، اعلام تمایز از دیگران، بیان هویت فردی و خواست فردیت است و از سویی دیگر، بیانگر تعلق به طبقه‌ای خاص است که احساس با دیگران بودن را در فرد تقویت می‌کند (زیمل، ۲۰۰۴، ص ۴۶۷).

مطابق مبنای دوم، سبک زندگی چیزی بیش از الگوی مصرف، یعنی سامان‌بخش کل زندگی است. در این تعاریف، سبک زندگی، نه راهی برای تعیین طبقه اجتماعی، بلکه شکل اجتماعی نوینی است که تنها در متن

تغییرات فرهنگی مدرنیته معنا می‌یابد (چنی، ۱۹۹۶، ص ۴). در این معنا، سبک زندگی مجموعه‌ای نسبتاً منسجم از همهٔ رفتارها و فعالیت‌های یک فرد معین، در جریان زندگی روزمره اوست (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰-۱۲۲). در این مبنا، رفتارهای راهبردی که «روایتی از خود» در آن نهفته است، می‌تواند سامان‌بخش زندگی و در زمره سبک زندگی قرار بگیرد (اسپارگرن، ۲۰۰۰، ص ۳۲۸).

۲. نقد رویکرد جامعه‌شناسی سبک زندگی

هر یک از دو مبنای یاد شده در تعریف سبک زندگی ایراداتی دارد. صورت‌بندی‌های مبنای نخست، به دلیل بی‌توجهی به نقش عوامل انسانی و انتخاب عاملان در ساختن هویت‌های انسانی، به نوعی بر جبرگرایی ساختاری استوار است. در مبنای دوم نیز اگرچه هویت فردی، ناشی از انتخاب‌های عاملان به‌عنوان مرکز ثقل تبیین سبک‌های زندگی مطرح می‌شوند، اما مبنای انتخاب به‌جای اینکه عقلانی، فایده‌مند، سنجش‌گرایانه، مسئولیت‌پذیرانه، مصلحت‌اندیشانه و حقیقت‌طلبانه باشد، بیشتر از نوع استحسانی، لذت‌جویانه، ظاهرینانه، خودمختارانه، مقطعی و شکاکانه است (شرف‌الدین و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹، ۲۳۰ و ۲۳۸). تلقی عموم جامعه‌شناسان از مفهوم سبک، به‌مثابه مقوله‌ای از جنس رفتار است. به همین دلیل، توجه محققان این علم، به جلوه بیرونی و نمودهای ظاهری و به تبع آن، بیشتر بر توصیف هنجارهای اجتماعی و منش اجتماعی افراد معطوف است. اما باید توجه داشت که سبک زندگی رفتار نیست، بلکه سیاست حاکم بر رفتار است. از این رو افکار، احساسات (رفتار درونی) و کنش‌ها (رفتار بیرونی) را مدیریت می‌کند (ر.ک: مهدوی‌کنی، ۱۳۸۷، ص ۷۴). عواملی همچون مصرف یا تولید، اگرچه به ملموس‌ترین رفتار انسان مبدل شده است، اما سبک زندگی به بررسی الگوهای مادی یا حتی فرهنگی محدود نمی‌شود و شامل عناصر بیشتری است. از این رو، علم جامعه‌شناسی به خاطر توقف بر مقوله‌های ظاهری و وضعیت اجتماعی، در توصیف سبک زندگی، مورد نقد بسیاری قرار گرفته است. حتی در مبنای دوم نیز تعریف سبک زندگی، بدون وجود واژه Values و Attitudes (ارزش‌ها و نگرش‌ها) ناقص است (هندری، ۱۹۹۶، ص ۱۵۶). عدم ورود مقولات ذهنی، در شکل دادن به سبک زندگی، معلول بی‌توجهی به منشأ شکل‌گیری سبک زندگی و محدود نمودن شناخت سبک زندگی افراد، بر اساس متمایز ساختن صورت رفتارها است. رهاورد چنین رویکردی، این است که زندگی از معانی، اهداف، آرمان‌ها و نیازهای اصیل انسانی تهی شود (فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۶۷؛ شرف‌الدین و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۲۳۶). آمیختگی دین با زندگی انسان‌ها، سبک زندگی را در طول تاریخ، از نوع نگرش به مقولات مهم اعتقادی - ازجمله باور به ماوراءالطبیعه و اخلاق و منش حاصل از باور به ادیان - متأثر کرده است. با این حال، در کلیت جامعه‌شناسی به زندگی انسان، بدون لحاظ اراده تکوینی و تشریعی خداوند و هدایت و تدبیر الهی و قدسی نگریسته می‌شود. دین به‌عنوان امری تابع اجتماع و گاه به‌عنوان محصول عقل بشری و حداکثر، به‌عنوان عاملی برای نگهداشت و

شکل‌گیری نظم اجتماعی تعبیر می‌شود (زرشناس، ۱۳۹۵، ص ۶۱). با وجود اندیشمندانی همچون زیمل، که به‌صراحت منشأ الهی دین را تأیید می‌نمایند (ر.ک: زیمل، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷)؛ نظریات این‌گونه علوم در موضوع تبیین عامل دین، در هویت سبک زندگی هیچ‌گاه از اتقان لازم برخوردار نبوده است؛ زیرا از مهم‌ترین عوامل مؤثر در تعریف و تبیین سبک زندگی، فهم سرشت انسانی است. شناخت این سرشت، متوقف بر درک آغاز و فرجام بشر است. با درک مبدأ و مقصد انسان، می‌توان در سمت‌وسوی حرکت به سمت کمال واقعی، سبک زندگی را تعریف نمود. با ضعف و محدودیت تجربه بشری، معرفت حقیقی به مدرکات فوق، نیازمند ابزار غیرمادی و به تعبیر ادیان آسمانی، وحی و بعثت انبیا است. درحالی‌که در موضوعات و مسائل محدود این علوم، جایگاهی برای نگاه فرا مادی به انسان و طبیعت مشاهده نمی‌شود.

در تعاریف یادشده، سبک زندگی، بیشتر بر اساس شیوه مصرف طبقات مرفه تعریف می‌شود؛ درحالی‌که طبقات دیگر جامعه نیز در سبک‌سازی نقش قابل توجهی دارند. ممکن است به‌جای تقلید از طبقه مرفه، خود صاحب سبک باشند و با نوآوری‌هایی، موقعیت طبقه مرفه را به چالش بکشانند. همچنین، به علت توجه افراطی به انگیزش‌های بیرونی، در تبیین رفتار مصرف، الگوهای مصرف فقط در شکل‌های مشهود و خودنمایانه آنها بررسی شده است. بدین ترتیب، انتخاب و شکل‌گیری سبک زندگی، به رابطه متقابل طبقات فرادستی و فرودستی که بر اساس تقلید و هم‌چشمی صورت‌بندی می‌شود، محدود می‌شود. علاوه بر این، شاخص‌های این مفهوم، دقیق و عملیاتی تعریف نشده است و از تعامل ساختارها، تحلیلی ارائه نشده است (ر.ک: فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۲۳-۳۱).

۳. رویکرد روان‌شناسی به تعریف سبک زندگی

رویکرد روان‌شناسی سبک زندگی، با هدف نظریه‌پردازی درباره شخصیت آدمی انجام می‌شود و محصول تجربه روانکاوانه بشری است. این رویکرد، شیوه‌ای تا حد زیادی ثابت از رفتارهای فردی است که بدان شیوه، اهداف زندگی خود را دنبال، مسائل آن را حل و جهت‌گیری‌های اساسی زندگی خود را مشخص می‌کند. *آلفرد آدلر*، مشهورترین روان‌شناسی است که این اصطلاح آشکارا در آثار او محوریت یافته است و تأثیر بسیاری بر سایر روان‌شناسان و حتی جامعه‌شناسان پس از خود گذاشته است؛ مرجع و داعیه‌دار این موضوع در روان‌شناسی قلمداد می‌شود. در نظر *آدلر*، شخصیت به سوی هدفی غایی گرایش دارد و تمامی افکار، احساسات و اعمال انسان، در گروی این هدف است. غایتی که در فراسوی هر هدف، هدف والاتری را آشکار می‌کند (آدلر، ۱۳۷۹، ص ۲۰-۲۴). احساس کهنتری و حقارت، نیروی محرکه همه تلاش‌های انسان از کودکی تا پایان حیات است که هدف در زندگی را تعیین و راه وصول به آن را هموار می‌سازد (آدلر، ۱۳۷۹، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۵۵-۵۹). هر کودکی که به دنیا می‌آید، طی چهار یا پنج سال ابتدایی زندگی، همزمان با تعامل با سه عامل وراثت، محیط و خود خلاق، تلاش برای غلبه بر احساس حقارت و کهنتری را فرامی‌گیرد (آدلر، ۱۹۵۲، ص ۹۸ و ۲۶۴). در راستای نیل به همین هدف، وظایفی برای او شکل می‌گیرد. تحقق زندگی

یک انسان، در میزان فعالیت شخص در مواجهه با وظایف اصلی زندگی اجتماعی او بازشناسی می‌شود. شیوه مواجهه با این وظایف، بیانگر سبک زندگی اوست (همو، ۱۳۶۱، ص ۷۳-۷۷). این واژه، مفهومی کلی است که افزون بر هدف، شامل اندیشه فرد درباره خود، دنیا و همچنین، شیوه منحصربه‌فرد او در تلاش برای رسیدن به هدف و تعیین‌کننده شیوه‌های ادراک و تعامل او با دیگران است (آنسباخر، ۱۹۵۶، ص ۱۷۰-۱۷۴).

۴. نقد رویکرد روان‌شناسی به تعریف سبک زندگی

ازآنجاکه این رویکرد، همچون رویکردهای جامعه‌شناسی، در فرهنگ مادی پایه‌ریزی شده است، با غفلت از غایات حقیقی، فرا جسمانی و ناسوتی، به بشر بر اساس کشش‌ها، نیازهای غریزی و بیولوژیکی نگریسته می‌شود. بنابراین، به ارزش، نوع و نحوه کسب باورهای انسان و نیز تشخیص مصادیق و نقش‌گزینش آنها نمی‌پردازد. ازاین‌رو، نمی‌توان مجموعه ارزش‌های متفاوت افراد مختلف را با یکدیگر سنجید و صحت‌وسقم آنها و تأثیر باورهای حقیقی را در زندگی افراد بررسی و مقایسه نمود. *آدلر*، با اینکه از نقش ایمان و خداپرستی، به‌عنوان هدفی بزرگ در زندگی انسان‌ها یاد می‌کند و از تأثیر باور دینی بر احساسات و عواطف بشری سخن گفته است (آدلر، بی‌تا، ص ۲۴۶-۲۴۷)؛ اما در نظریه خود، سهمی برای عامل اعتقادات الهی قائل نشده است. حتی سایر روان‌شناسان معتقد به وظیفه مذهب، ارتباط دین و نقش آن را با مفاهیمی همچون هستی و حیات بشری در کیفیت زندگی مشخص نکرده‌اند. البته علم روان‌شناسی، با توجه به موضوع و مسائل آن، نمی‌تواند خاستگاه صحیح معنویت شود؛ چرا که در این صورت، معنویت اومانستی و به تبع آن، سکولاریستی خواهد بود و نه حقیقی. اگرچه امروزه این بحث در مراقبت‌های پزشکی عمومیت پیدا نموده است، اما بخش عمده نوشته‌هایی که از این اصطلاح استفاده کرده‌اند، تحقیقات کلینیکی- بالینی، در مورد بیماران روانی است که با توجه به تجربی بودن این تحقیقات، اشکالات تحقیقات تجربی همچون عدم شمول و خطاپذیری متوجه آن است.

خاستگاه نظریه *آدلر*، به‌عنوان یک روان‌درمانگر نگاه خاص به روان‌رنجوری عمومی انسان است (آنسباخر، ۱۹۵۶، ص ۲۰۱). ازاین‌رو، بدون ارائه شواهدی برای سرشت واقعی سبک زندگی، آن را بررسی نموده است (ویل، ۱۹۹۳، ص ۲۳۶). در این نظریه، مفاهیمی بنیادینی همچون خود خلاق و نظایر آن، به اثبات نرسیده و نحوه کارکرد آنها تبیین نشده است. ریشه تلاش انسان، به عواطف انسان نسبت به خود، یعنی حب ذات و کمال خویش برمی‌گردد که آن را در عمومیت عامل «عواطف انسانی در زندگی» باید جست‌وجو کرد، نه احساس کهنتری. این حب با رشد کودک و رشد آگاهی او گسترش می‌یابد و به یک عطش پایان‌ناپذیر تبدیل می‌شود (نفیسی و همکاران، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۹۰). پس *آدلر*، به بخشی از احساس کمال‌طلبی ناآل شده بود. نقش عوامل سازنده سبک زندگی، نه از حیث زمانی محصور به دوران خاصی است و نه تعداد این عوامل، محدود آن موارد است. برخی دیگر از منتقدان بیان می‌کنند که تفکر *آدلر*، همسانی یا نظم پیوسته‌ای نداشته است. شکاف‌ها و پرسش‌های

بی‌پاسخ فراوانی در نظریه‌آدلر وجود دارد که در نظام فکری وی، پاسخی برای آن یافت نشده است. به‌عنوان نمونه، می‌توان پرسید آیا احساس حقارت، تنها مشکلی است که آدمیان باید در زندگی با آن مواجه شوند؟ آیا این امکان هست که برخی آدمیان، با حدی از حقارت کنار بیایند و دیگر در تلاش برای جبران آن نباشند؟ اثر وراثت و محیط، بر سبک زندگی فرد، به‌طور خاص چقدر اهمیت دارد؟ جزئیات شکل‌گیری سبک زندگی، بر چه اساسی است؟ چگونه کودک پنج‌ساله، می‌تواند سبک زندگی خویش را بیافریند؟ (شولتز و شولتز، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶-۱۶۷)

۵. رویکرد دینی در تعریف سبک زندگی

این رویکرد، برای اولین‌بار در کشور ما مطرح شده است. در بررسی این رویکرد، به تعاریف موجود در آثار شریفی و کاویانی - که از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در آن محسوب می‌شوند، می‌پردازیم. در این رویکرد، سبک زندگی عبارت از: مجموعه‌ای از رفتارهای سازمان‌یافته متأثر از باورها و ارزش‌ها و نگرش‌های پذیرفته شده است. این مجموعه، به دلیل تناسب با امیال و خواسته‌های فردی و وضعیت محیطی، وجهه غالب رفتاری یک فرد یا گروهی از افراد شده‌اند (شریفی، ۱۳۹۱، ص ۵۲).

در تعریفی دیگر، سبک زندگی دینی از آن جهت که سبک است، به رفتار می‌پردازد و با شناخت‌ها و عواطف ارتباط مستقیم ندارد، ولی از جهت دینی بودن نمی‌تواند بی‌ارتباط با عواطف و شناخت‌ها باشد. براین‌اساس، در سبک زندگی اسلامی، عمق عقاید و عواطف و نگرش فرد سنجیده نمی‌شود، بلکه رفتارهای فرد مورد سنجش قرار می‌گیرد. اما هر رفتاری که بخواهد مبنای اسلامی داشته باشد، باید حداقل‌هایی از شناخت و عواطف اسلامی را پشتوانه خود قرار دهد. سبک زندگی اسلامی، در عین حال که تأکید آن روی رفتار است، به حداقل عواطف و شناخت‌ها نیز نظر دارد (کاویانی، ۱۳۹۱، ص ۱۸). اصولاً سبک زندگی، در مرحله اول به رفتارهای زندگی مربوط می‌شود و در صورت لزوم، از این رفتارها عبور کرده، به نیت‌های افراد و مبانی نظری و اعتقادی آنها هم توجه می‌شود (همو، ۱۳۹۳، ص ۳۴).

۶. نقد رویکرد دینی در تعریف سبک زندگی

به‌طور کلی، در تعاریفی که با این رویکرد ارائه شده است، بحث هدف از زندگی و تکالیف موجود در آن، به‌عنوان دو رکن اساسی در تعیین سبک زندگی، مورد غفلت قرار گرفته است. این تعاریف، در حالی که رویکرد دینی و اسلامی از سبک زندگی پرداخته‌اند که نه در خود تعریف و نه در توضیحات و لوازم تعاریف خود، به این دو رکن اساسی توجهی نداشته‌اند. با توجه به ابهامات ناشی از گستردگی موجود در خود واژه «دین»، سرایت این ابهامات، به سبک زندگی با رویکرد دینی دور از انتظار نیست. در این تعاریف، چیزی که به طور ویژه وجه فارق دینی، به‌معنای حقیقی آن یا به‌معنای قابل ادراک بشری از آن، از غیردینی باشد، یا اصلاً وجود ندارد، یا به قدر کفایت به آن پرداخته نشده

است. به نظر می‌رسد، پیش از ورود به چنین مقوله‌ای، لازم است پاسخ داده شود که آیا اساساً امکان تعریف سبک زندگی دینی وجود دارد؟ با فرض حصول چنین تعریفی، آیا ممکن است در عمل بر طبق آن رفتار نمود؟ آیا سبک زندگی دینی، مفهومی صفر و یکی است، یا اینکه حدنصابی برای تحقق آن وجود دارد که با گذر از آن، سبک زندگی دینی به کمال خود نزدیک‌تر می‌شود؟ در صورت دوم، مرز کفایت و حد‌اعلی کجاست و چگونه تبیین می‌شود؟ سبک زندگی دینی، درون دینی تعریف می‌شود، یا اینکه فرا دینی باید تعریف شود؟

علاوه‌براین، تعاریف ذکر شده، از حیث صورت و محتوا، از اشکالات اساسی برخوردار هستند. از جمله اشکالات شکلی این است که سبک زندگی، با توجه به معنای کلمه «سبک»، سیاست و هژمونی حاکم بر رفتارهاست، نه رفتار یا حتی مجموعه‌ای از رفتارها. قیودی همچون «سازمان‌یافته»، «وجهه غالب» و «تناسب با امیال و خواسته‌های فردی»، در تعریف دارای ابهام است و توجیه قانع‌کننده‌ای برای کاربرد آنها وجود ندارد. از حیث محتوا نیز خاستگاه اجتماعی یا روان‌شناختی ترکیب «سبک زندگی» و همچنین، ریشه تاریخی و الزامات واژه «سبک»، در این تعاریف ملاحظه نشده است. همین امر موجب فرو کاهش این مفهوم به مقوله‌ای اخلاقی و تربیتی و همچنین، پراکنده‌گویی در تشخیص ضوابط مطرح در ترسیم عناصر مؤثر در تعریف شده است.

در تعریف دوم، اگر سبک زندگی مطابق تعریف مؤلف، مربوط به رفتارهای فردی است، نمی‌تواند بی‌توجه به منشأ این رفتارها یعنی عقاید و اخلاق فرد باشد. در ادیان الهی، رفتارهای مشابه با نیت‌های متفاوت کاملاً دگرگون می‌شود. چه‌بسا یک رفتار به‌واسطه نیت الهی، سبب قرب فرد شود و همان رفتار، با نیت غیرالهی موجب سقوط فرد شود. علاوه بر این، میزان معرفت افراد نیز در سبک زندگی آنها بسیار حائز اهمیت است و ارزش رفتار، مناسب با مراتب و درجات ایمان و تقرب به خداوند متفاوت است. بنابراین، سبک زندگی دینی نمی‌تواند تنها به رفتار بپردازد و تنها در موقع لزوم، به مبانی نظری آن توجه کند، بلکه رفتار و نیت حاکم بر آن، دو امر درهم‌تنیده و جدانشدنی است. در اسلام، مبانی وحیانی و عقلانی، زیربنای تجلیات عینی رفتاری است. کوشش انسان برای تفوق علمی به این مبانی نظری و اتخاذ مواضع عملی متناسب با آنها، سبک زندگی را رقم می‌زند (شرف‌الدین و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۲۴۵).

نقد مشترک وارد رویکردهای سه‌گانه

بسیاری از این رویکردها، دچار نوعی بی‌نظمی در انباشته نمودن مؤلفه‌ها و موضوعات، در کنار یکدیگر، برای تعریف این مفهوم شده‌اند؛ به‌طوری‌که ارتباط منطقی بین اجزای تشکیل‌دهنده این تعریف‌ها وجود ندارد. اندیشمندان علوم مختلف، با ورود در این زمینه، مطابق تخصص خود و زاویه نگاه خویش، صرفاً به بخشی از آنچه که می‌تواند به نام سبک زندگی مطرح باشد، پرداخته‌اند. گاه برای گریز از جامع نبودن تعریف، به کلی‌گویی بسنده شده است؛ بدون آنکه توجیه لازم برای چگونگی دستیابی به چنین تعریفی وجود داشته باشد. در این دیدگاه‌ها، سؤالات بسیاری بی‌پاسخ مانده است؛ آیا شرایط فردی، محیطی و خانوادگی پیش از تولد یا

موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی، شناخت و تشخیص مهم‌ترین اهداف و وظایف زندگی، در چگونگی شکل‌گیری سبک زندگی افراد سبک زندگی تأثیر دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، این تأثیر چگونه نقش خود را ایفا می‌کند. جایگاه این عوامل، در مجموعه عوامل تأثیرگذار چگونه تعریف می‌شود؟ جایگاه ارتباط بین ادراک فرد و عواطف او، در سبک زندگی چگونه است؟ آیا سبک زندگی یک فرد، از رابطه عواطف او و موقعیت‌های اجتماعی موجود در زندگی او، متأثر نمی‌شود؟

این پرسش‌ها و نقدها موجب می‌شود تا رویکردی جایگزین، برای بررسی و تبیین عوامل سازنده سبک زندگی طراحی شود که بتواند علاوه بر مؤلفه‌های ضروری در تعریف سبک زندگی، خلأهای موجود در رویکردهای رایج را نیز برطرف نماید.

۷. رویکرد سیستمی به سبک زندگی

به نظر می‌رسد با استفاده از نوعی رویکرد سیستمی به این اصطلاح، بتوان مهم‌ترین مؤلفه‌های ضروری سازنده سبک زندگی را تلویین کرد. این روش، فرایندی فراگیر در بررسی عوامل و عناصر سازنده سبک زندگی، موقعیت و کاربرد هر یک از آنها در تعریف آن، محسوب می‌شود. علاوه بر رعایت موارد فوق، چگونگی تعامل اجزای سازنده و مؤثر در سبک زندگی، با یکدیگر نیز در این روش، به نحو مطلوبی ترسیم می‌شود. حُسن دیگر استفاده از روش سیستمی، این است که به اجزای پراکنده و عناصر به ظاهر نامرتب و گوناگون، انسجامی منطقی و روشمند می‌دهد. مطابق این نگرش، سبک زندگی مجموعه‌ای نظام‌مند از شیوه‌های خاص مواجهه یک فرد با مهم‌ترین وظایف زندگی است که تحت تأثیر و تأثر سه عامل بینش، گرایش و موقعیت زندگی فرد، برای نیل به اهداف او شکل می‌گیرد. چنین تعریفی از سبک زندگی، متوقف بر ارائه مقومات اساسی موجود، در این رویکرد است که در ذیل به آن می‌پردازیم.

۷-۱. سیستم و نگرش سیستمی

هر شیء یا پدیده‌ای که به نوعی دارای حیات و چرخه باشد، «سیستم» نامیده می‌شود. استفاده از روش سیستم، به‌عنوان یک روش بهتر برای درک تمام پدیده‌ها شناخته شده است. سیستم مجموعه‌ای از چندین جزء وابسته به هم است که برای حصول هدف‌های خاص، علاوه بر رابطه علت و معلولی بین دو جزء یا دو عنصر، ارتباطی دو یا چندجانبه و بازخوردی هم با یکدیگر دارند (ر.ک: فرشاد، ۱۳۶۲، ص ۴۲-۶۰). نگرش سیستمی، روش‌شناسی مؤثری را برای نظام‌های اجتماعی- فرهنگی، در محیط آکنده از آشفتگی و پیچیدگی ارائه می‌دهد؛ تفکری کل‌نگر که ساختار، الگوها و وقایع را در پیوند با یکدیگر مورد بررسی قرار می‌دهد. با این روش، ضمن ترسیم چگونگی تعامل و برهم‌کنش اجزاء، امکان فهم الگوهای حاکم بر پدیده و سیستم وجود دارد (نوروزی، ۱۳۹۵، ص ۷۰-۷۱).

۲-۷. پیش‌فرض‌های رویکرد سیستمی به سبک زندگی

رویکرد سیستمی به سبک زندگی، بر پایه برخی مبانی و پیش‌فرض‌هایی استوار است که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آنها، اشاره می‌شود.

- سبک زندگی تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل به‌هم‌پیوسته و نظام‌مند شکل می‌گیرد. سبک زندگی را بر اساس این عوامل، می‌توان تبیین و تحلیل نمود. سبک زندگی تحت تأثیر این عوامل، به‌مثابه متغیرهای مستقل شکل می‌گیرد، ولی پس از تحقق، به موجودیتی نسبتاً مستقل از مجموعه عوامل اولیه خود تبدیل می‌شود که مستقیماً به فعالیت صاحب سبک جهت می‌دهد (ر.ک: فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹).

- این رویکرد، بیانگر کیفیت ارتباط عوامل مؤثر در سبک زندگی است و تعیین کمیت سهم هر یک از عوامل، خارج از محدوده آن است.

- سبک زندگی محدود به عرصه خاصی از زندگی نیست و آن را در هر ساحتی از زندگی، می‌توان بررسی نمود. براینده کلی همه ساحت‌های زندگی، سبک کلان زندگی یک فرد را ترسیم می‌کند. الگویی که در ادامه از این رویکرد بررسی می‌کنیم، بیانگر یک ساحت خاص، همچون سبک زندگی اجتماعی یا اقتصادی است.

- گرچه بسیاری از سبک‌های زندگی، از طریق فرایندهای گروهی بسط پیدا می‌کنند و برخی افراد، به دلایلی همچون وابستگی یا به خاطر وابسته شدن به فرد یا گروه خاص، سبک آنان را می‌پذیرند اما با توجه کاربرد اولی سبک در توصیف سبک ادبی فردی، سبک زندگی امری فردی است و نه گروهی (ر.ک: پرتسیوزی، ۲۰۰۹، ص ۱۳۰).

- پیش از ارائه هر نوع رویکردی در تعریف سبک زندگی، لازم است با پژوهش بر واژه «سبک» در ترکیب «سبک زندگی»، به ویژگی‌هایی که این مفهوم از آن برخوردار است، کاملاً آگاه شد. بررسی‌ها نشان می‌دهد در خود مفهوم سبک، دو دسته الزامات نهفته است. این الزامات را در قالب خصوصیات و صفاتی، که آنها را مؤلفه‌های «سبک‌ساز» نام می‌دهیم، می‌توان مطرح نمود. دسته نخست، الزاماتی است که موجب می‌شود یک روش یا شیوه متعارف، به یک سبک مبدل شود. به عبارت دیگر، تحقق و دوام یک سبک، بستگی تام به حضور مستمر و تأثیرگذار هر یک از آنها دارد. این دسته از مؤلفه‌های سبک‌ساز را «مؤلفه‌های سبک‌ساز محتوم» نام می‌نهیم. سبک‌ها در یک مرتبه و منزلت واحد نیستند و به تعبیری، تشکیکی هستند. از این رو، دسته دوم الزامات سبک، اوصافی هستند که به هر میزان در یک سبک پررنگ‌تر حضور داشته باشند، آن سبک فاخرتر و به هر مقدار حضور آنها در سبکی ضعیف‌تر گردد، آن سبک به سبک‌های کمتر مشخص، توده‌ای یا حاشیه‌ای مبدل می‌گردد (ر.ک: ویلسکا، ۲۰۰۲، ص ۲۰۸). بر این دسته از مؤلفه‌های سبک‌ساز، «مؤلفه‌های سبک‌ساز راجع» نام می‌گذاریم. از آنجا که مؤلفه‌های سبک‌ساز، در آثار اندیشمندانی همچون ویل در مقاله (leisure and lifestyle) و نیز آنسباخر در مقاله (Life style: a historical and systematic review) با توجه به خاستگاه مفهوم سبک در

ادبیات و هنر مورد اشاره قرار گرفتند، در اینجا به اجمال، برخی از مهم‌ترین این مؤلفه‌ها را بر اساس همین دو حوزه معرفی می‌کنیم بارزترین مؤلفه‌های سبک‌ساز محتوم به ترتیب ذیل است.

الف. تمایز و منحصر به فرد بودن سبک

منحصر به فرد بودن سبک، به اثر انگشت تمثیل می‌شود که سبک هر صاحب سبکی، فقط به خود او تعلق دارد. این سبک هر چند قابل تحلیل و تقلید است، ولی قابل تکرار نیست (ر.ک: قاسمی، ۱۳۹۲، ص ۲۲۰). از دلایل مهم این تمایز، خاص بودن صاحب سبک، هم در ادراکات ذهنی و هم در تحقق بخشی عینی و بیرونی آن ادراکات است (ر.ک: بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۹؛ رهیاب، ۱۳۹۴، ص ۵۵ و ۷۱).

ب. ویژگی کل‌گرایی

ویژگی کل‌گرایانه سبک، به این معناست که سبک در گروهی حضور همه عناصر دخیل در شکل‌گیری سبک و کامل شدن کل فرایند است. از این رو، نمی‌توان بدون صدمه زدن به آنچه سبک دارد، چیزی از آن کاست یا بر آن افزود. به عنوان نمونه، اجزاء نثر سعدی، به گونه‌ای با یکدیگر عجین شده‌اند که آنها از یکدیگر نمی‌توان جدا نمود (فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۷۸).

ج. ثبات در عین روزآمد شونده‌گی

سبک، برخوردار از انسجام و ثباتی بارز و قابل تشخیص است که یک عملکرد را از میان یک توده اعمال برجسته می‌کند (سوبل، ۱۹۸۱، ص ۲۰). از سوی دیگر، متغیر و قابل انعطاف است؛ به این معنا که تغییرات رفتاری صاحب سبک، نسبت به تغییرات و موقعیت‌های مکانی و زمانی، مطابق با الگوی انعطاف‌پذیری سبک و در محدوده آن صورت می‌پذیرد (آکرمن، ۱۹۶۲، ج ۲۰، ص ۲۲۷ و ۲۲۸). پس سبک محدود به یک مکان و منطقه معین، یا زمانی مشخص نیست، بلکه کاربردی همواره روزآمد شونده دارد. سبک، ضمن یگانه‌سازی مکان‌ها و مناطق مختلف تسریع دهنده خصوصیات ملی و مذهبی خود به سایر مکان‌ها و زمان‌ها است (نوبرگ، ۱۳۸۱، ص ۲۹۳-۲۹۵).

د. ارائه راه حل

سبک، برخوردار از مجموعه‌ای از راه حل‌های به هم پیوسته، مرتبط با مسائل و مشکلات پیشروی زندگی است. این راه حل یا راه حل‌ها، به طور متناهی از شیوه‌ها و حتی سبک‌های رایج موجود متفاوت است (آکرمن، ۱۹۶۲، ج ۲۰، ص ۲۲۸ و ۲۳۶).

ه. استیلا

هویتی که از جانب سبک برای صاحب سبک و پیروان آن سبک، حاصل می‌شود موجب بروز مقاومت در برابر عوامل متزلزل کننده آن می‌شود. این مقاومت، موجد نوعی برتری و استیلا فرهنگی است. با بسط این قدرت

فرهنگی در جامعه، صاحب سبک، با کسب شهرت و اعتبار شبکه‌های گسترده‌ای از افراد همسو با سبک خود را در اختیار می‌گیرد. میزان این قدرت، بستگی به توانایی آن سبک در رسیدن به اهدافش دارد (فاضلی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۸؛ شیز، ۱۹۸۷، ص ۲۵۳-۲۶۰).

مهم‌ترین مؤلفه‌های سبک‌ساز راجح، به ترتیب ذیل است:

الف. احتراز از انفعال: سبک، حامل خصوصیتی است که زندگی صاحب خویش را از بی‌طرفی و انفعال دور می‌کند و به آن پویایی می‌بخشد (رهیاب، ۱۳۹۴، ص ۱۸۲ و ۲۹۶).

ب. هنجارگریزی و قاعده‌افزایی: در راه حل‌های عرضه شده در سبک، اهتمام زیادی بر طرد و ابطال ویژگی‌های اصلی شیوه‌ها، یا سبک‌های قبلی و سنتی وجود دارد (آکرمن، ۱۹۶۲، ج ۲۰، ص ۲۲۸ و ۲۳۶). چنین اهمیتی که در پی احساس ضرورت تغییر در روش‌های محافظه کارانه با قواعد عرفی سابق و راه حل‌های پذیرفته شده کلیشه‌ای و روال‌های جا افتاده پیشین و نیز لزوم رؤیاریویی با مشکلات چالش‌برانگیز تازه ایجاد می‌شود، به نوعی هنجارگریزی در سبک منجر می‌شود (ر.ک: ماینر، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲). از هنجارگریزی سبک، به کنار گذاردن قراردادهای و سنت‌ها یا رهایی از بند وظایف ساختاری تعبیر می‌شود (ر.ک: چیلورز و آربورن، ۱۳۸۰، ص ۲۳؛ نوبرگ، ۱۳۸۱، ص ۳۰۱)، نادیده گرفتن قواعد هنجاری و عرفی است تا با گریز از قوانین و مقتضیات موجود، موانعی که سد راه تجلی متمایز بودن سبک است، درنور دیده شود. به دلیل وجود این صفت، سبک به مثابه «ضد ساختار» تلقی می‌شود (لنگیگ، ۱۹۹۶، ص ۲۳-۲۴).

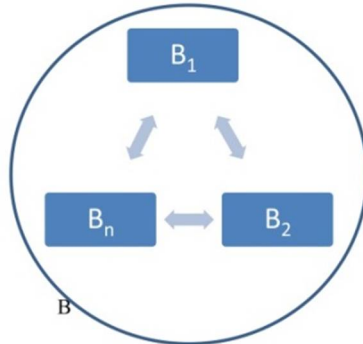
ج. نظم درونی: سبک با ایجاد نظم درونی، از انجام سطح وسیعی از اعمال خودمختارانه خارج از حیطه آن سبک ممانعت می‌کند (آکرمن، ۱۹۶۲، ج ۲۰، ص ۲۲۸ و ۲۳۶).

د. خودانگیختگی و خلاقیت: سبک برخوردار از خودانگیختگی و خلاقیت است (آنسباخر، ۱۹۶۷، ج ۲۳، ص ۲۰۵). خودانگیختگی سبک، به گونه‌ای است که در فرایند تحقق سبک توانایی‌ها و استعدادهای صاحب سبک، به واسطه تمرکز بر روی مهم‌ترین وظایف و مسائل زندگی، به کامل‌ترین و سازمان داده شده‌ترین شکل و با کمترین مانع، از درون او جوشیدن می‌گیرد. برخی لوازم وجود خلاقیت در مفهوم سبک، به ترتیب ذیل هستند:

۱. عدم تمایل به توجه و آگاهی به خویشتن: این نوع خودفراموشی، در واقع در جهت یافتن هویت حقیقی و خویشتن واقعی اوست. پرداختن به خویشتن، برای او نیروی بازدارنده از پرداختن به وظایف در حل مسائل و مشکلات است. از سوی دیگر، آگاهی از خویشتن، اشیا و افراد پیرامون گاهی منشأ شک‌ها، تعارضات و ترس‌ها است که برای خلاقیت مضر است. صاحب سبک با خودفراموشی، ترس، اضطراب، افسردگی، تعارضات، دمدی مزاجی‌ها، نگرانی‌ها را نیز از بین می‌برد. با فارغ شدن از خویشتن، نیاز کمتری به محافظه کاری، بروز رفتارهای ساختگی، وحشت از شکست و اهانت دیگران وجود دارد. این خودفراموشی، به داشتن شجاعت و قدرت کمک شایانی می‌کند و به او جسارت مواجهه با چالش‌های فراو، اقدام به هنجار گریزی‌ها و ارائه راه حل‌های جدید، نامتعارف و غیرمنتظره را اعطا می‌کند.

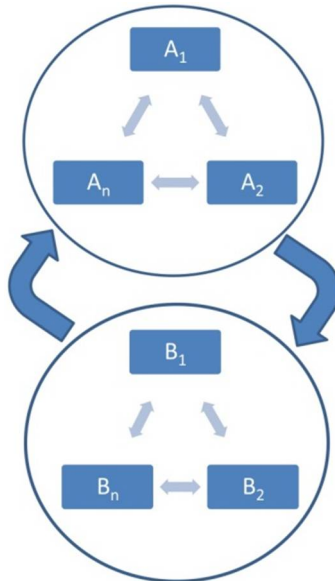
۷-۳-۲. گرایش

دومین عامل سازنده سبک زندگی، گرایش‌ها و عواطف است. عناصر عامل گرایش، عبارت از حب‌ها و علاقه‌ها یا بغض‌ها و نفرت‌ها است که با لذت‌ها و اله‌های درونی صاحب سبک پیوند دارند. چنانچه کشش‌های درونی B_1 تا B_n ، به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده عامل گرایش باشند، هر یک از این عناصر بر روی یکدیگر تأثیر و تأثرات دارند (ر.ک: مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶). مجموعه B برآیند حاصل از برهمکنش، تمامی عناصر گرایشی است (الگوی شماره ۲).



الگوی شماره ۲. برهمکنش عناصر گرایشی

عناصر بینشی، به موازات عناصر گرایشی عمل نموده و در یک حالت کنشی و واکنشی، مداوم بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند (علیلو، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶). برهم‌کنش این دو عامل، به‌مثابه نیروی محرکه سبک زندگی است (الگوی شماره ۳).



الگوی شماره ۳. برهم‌کنش عناصر بینشی و گرایشی

رویکرد سیستمی در تعریف سبک زندگی ♦ ۹۳

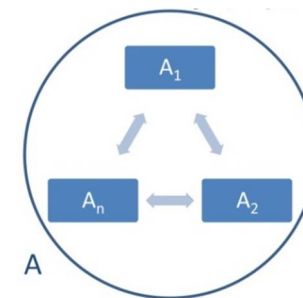
۲. نگرش مثبت، اعتمادبه‌نفس، رضایت و تسلیم: خلاقیت صاحب سبک، آمادگی بیشتری برای حسن‌ظن در گزینش‌ها و داوری‌ها ایجاد می‌کند. وجود اعتمادبه‌نفس در مواجهه شدن با آینده‌ای نامعلوم، احتراز از کوشش برای کنترل شرایط و اتفاقات به نفع خود، تن آرامی و طمأنینه در مواجهه با حوادث و نیز تسلیم و رضایت به لوازم تصمیمات خود، از دیگر مؤلفه‌های سبک‌ساز راجح در سبک است (ر.ک: مزلو، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶-۱۱۷).

۷-۳-۳. عوامل سازنده سبک زندگی با رویکرد سیستمی

با توجه به معنای سبک زندگی، به شیوه مواجهه با مهم‌ترین وظایف زندگی، در اینجا به چگونگی شکل‌گیری این شیوه در زندگی می‌پردازیم. شیوه مواجهه افراد با مهم‌ترین وظایف در زندگی، حاصل عوامل متعددی است که جایگاه و چگونگی اثرگذاری این عوامل، با رویکرد سیستمی ترسیم می‌گردد. این عوامل، چنانچه با مؤلفه‌های سبک‌ساز، قرین گردند به استقرار و تداوم سبک در زندگی منجر خواهد شد. این عوامل به این ترتیب هستند.

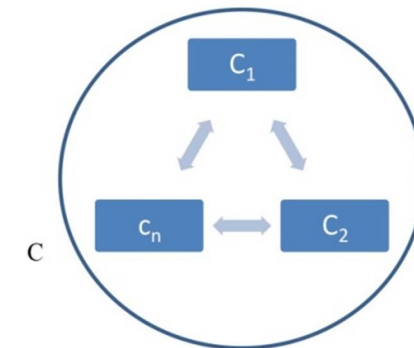
۷-۳-۱. بینش

نوع مواجهه با مهم‌ترین وظایف زندگی، برآمده از مجموعه بینش‌هایی آگاهانه یا نیمه خودآگاهانه‌ای است که شالوده فعالیت‌های بشر را در گستره اندیشه تشکیل می‌دهد. بینش‌ها که ارزش‌های زیربنایی هر فرد یا رویکردها کلی افراد را نسبت به خود، دیگران و جهان منعکس می‌کنند، دارای سه بُعد عاطفی، شناختی و عملکردی هستند. بُعد عاطفی بینش، به فرد احساسات ارزیابی‌کننده اشیاء عطا می‌کند. بُعد شناختی که از طریق باورهای فرد تجلی می‌کند و جنبه کلی‌تری نسبت به عقاید دارند و به او ثبات نظر و عقیده می‌دهند، دارای سه عنصر تجربه شخصی، اطلاعات حاصل از دیگران و استنتاج است. بُعد عملکردی، دو بُعد یادشده را به سمت کنش‌هایی در راستای هدف‌های زندگی سوق می‌دهد (روش‌بلاو و بورونیون، ۱۳۷۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۳-۱۲۴؛ پدار و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۹۰-۹۱). چنانچه A_1 تا A_n ، مجموعه عناصر تشکیل‌دهنده بینش‌های حاصل شده در طول زندگی باشند، این عناصر بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. مجموعه A ، برآیند حاصل برهم‌کنش تمامی عناصر بینشی است (الگوی شماره ۱).



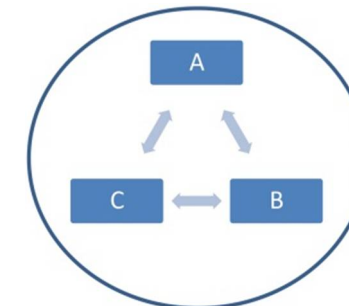
الگوی شماره ۱. الگوی برهمکنش عناصر بینشی

شوق حاصل از برهم‌کنش دو عامل فوق، برای منجر شدن به شیوه مواجهه‌ای خاص، در گروه عامل دیگری به نام «موقعیت زندگی» است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶-۱۲۷)؛ بدین معنا که سبک در زندگی، متأثر از شرایطی است که یک فرد در آن قرار دارد. به نظر می‌رسد، عناصر بارز در عامل موقعیت‌های زندگی یک فرد، عبارت است از شرایط مکانی (مثل تولد، رشد و حضور در محیط‌های متفاوت از حیث جغرافیایی)، شرایط زمانی (مثل تحولات تاریخی، اجتماعی - سیاسی و فرهنگی عصری که سبک در آن تحقق می‌یابد، خواسته‌ها و آرمان‌های یک عصر، استنباط و عکس‌العمل به پیشینه فرهنگی و تاریخی، رعایت و اهتمام به آداب، عادات، رسوم و مقررات اجتماعی و فرهنگی)، اقتضائات جنسیتی، سن، قومیت، نژاد، اقتضائات ژنتیکی و ارثی پیش از تولد (مانند کیفیت تغذیه‌ای مادر، نحوه و زمان و مکان بارداری او) و کمیت و کیفیت تغذیه‌ای در طول حیات)، شرایط (اعم از شرایط اقتصادی و شغلی، فرهنگی - اخلاقی، اجتماعی و سیاسی شخصی فرد و محیط پیرامون او اعم از رسانه‌ها، خانواده‌اش، مدرسه و...) است. چنانچه C_1 تا C_n ، عناصر تشکیل‌دهنده عامل موقعیت فرض شوند، مطابق الگوی زیر هر یک از این عناصر، متأثر از یکدیگرند. مجموعه C ، برآیند حاصل برهم‌کنش تمامی عناصر بینشی است (الگوی شماره ۴).



الگوی شماره ۴. برهم‌کنش عناصر موقعیتی

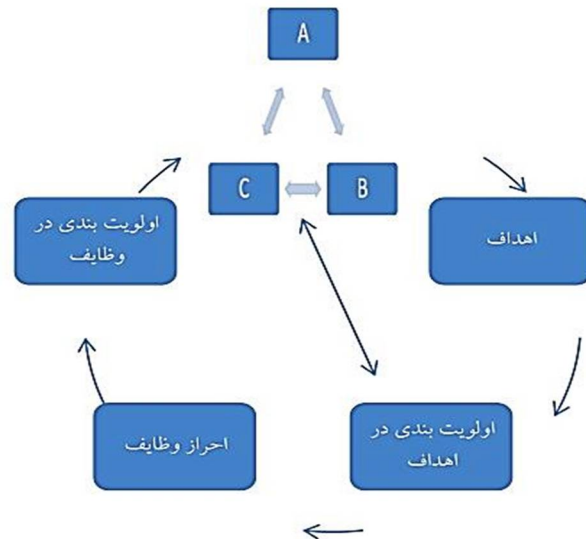
هر یک از عوامل سه‌گانه فوق و در نتیجه، تمامی عناصر مطرح در آنها، بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۱۷) (الگوی شماره ۵).



الگوی شماره ۵. برهم‌کنش عناصر بینشی، گرایش و موقعیتی

۷-۳-۴. هدف و وظیفه

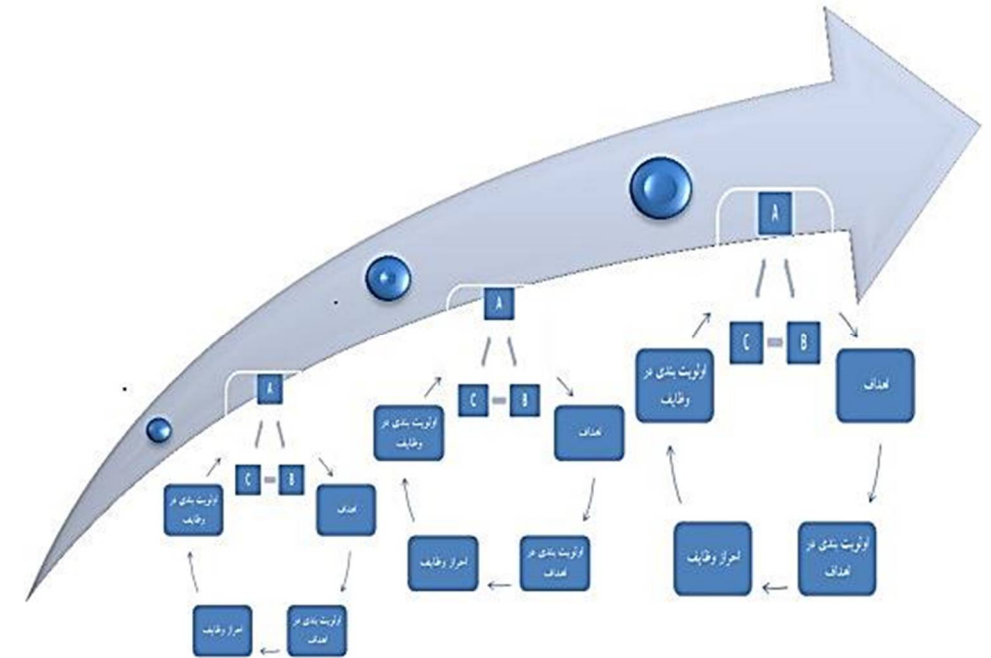
برآیند حاصل از برهم‌کنش بینش‌ها، گرایش‌ها و شرایط، زمینه‌ساز ترسیم اهداف ابتدایی، متوسط و عالی زندگی است. اینکه چه نوع اهدافی، از برآیند مذکور باید به دست بیاید و یا این برآیند، به چه اهدافی می‌انجامد، خود دو نظریه است. پس از مرحله تبیین ذهنی اهداف، در مرتبه بعدی لازم است این اهداف، اولویت‌بندی شوند. تعیین مهم‌ترین اهداف خود با برآیند حاصل از برهم‌کنش بینش‌ها، نگرش‌ها و شرایط، در تعامل خواهد شد. با تکوین مهم‌ترین اهداف، وجود وظایفی که آن فرد را به تحقق آن هدف نائل می‌کند، به صورت ضرورت بالقیاس استنتاج (یا تولید) می‌شود. با احراز وجود کلی وظایف، مهم‌ترین وظایف، بار دیگر توسط برآیند حاصل از عوامل مزبور تشخیص داده می‌شوند. هویت اصلی سبک زندگی، علاوه بر وجود هدف و وظیفه به ارزش‌گذاری و اولویت‌بندی در این اهداف و وظایف بستگی دارد. با تعیین مهم‌ترین وظایف، در هر لحظه از زندگی، رفتار متناظر با آن تشخیص و به عینیت می‌رسد. بروز هر رفتاری، می‌تواند از رفتار قبلی بینش، عاطفه و موقعیتی جدیدی را تحصیل کند. وصول به این مرحله، به منزله وصول به حدنصاب داشتن سبک در زندگی است (الگوی شماره ۶).



الگوی شماره ۶. برهم‌کنش عموم عناصر تأثیرگذار در سبک زندگی

مطابق نگرش سیستمی، تمامی عوامل سازنده سبک زندگی در یکدیگر متداخل و با هم در تعامل و هم‌رزی‌اند، تا در نهایت یک کل همبسته‌ای را تشکیل دهند که دارای هدفی واحد است. با تکرار رفتارهای نشأت‌گرفته از عوامل و عناصر فوق، نوعی هم‌سختی (ملکه)، در بروز رفتارها را شکل می‌گیرد. رفتارهای هم‌سخت، همچون حلقه‌های یک زنجیر به هم بافته، به سمت هدف کلی و متعالی متصوّر امتداد می‌یابد. خط ممتدی که این رفتارهای را به هم وصل می‌کند، به مرور زمان به هژمونی حاکم بر رفتار هر شخص مبدل می‌شود. این ضابطه، همان سبکی است که

آن فرد در زندگی خود از آن برخوردار می‌شود. سبک زندگی، همچون علامت پیکانی است که جهت آن سمت‌وسوی سبک زندگی را نشان می‌دهد. با مرور زمان تغییر در طرز تلقی، تعداد و میزان تأثیر هر یک از اجزاء، موجب تغییر کلیت سبک زندگی یک فرد می‌شود. همچنین این موارد، سرمنشأ تفاوت در سبک زندگی صاحبان سبک است. به هر میزان، اجزاء یادشده از همسویی بیشتری با هدف کلی مفروض در زندگی برخوردار باشند، سبک زندگی نیز با نوسان کمتری شکل می‌گیرد و نوک پیکان سبک زندگی او، با شیب بیشتری به سمت آن هدف نهایی ترسیم می‌شود. الگوی شماره ۷ سبک زندگی را در سه رفتار فرضی به تصویر کشیده است.



الگوی شماره ۷. تثبیت چرخه سبک زندگی

نتیجه‌گیری

سبک زندگی در هر ساحتی از زندگی، محصول و معلول شیوه مواجهه یک فرد، با مهم‌ترین وظایفی است که یک فرد بر اساس باورها، ارزش‌ها، عواطف، شرایط و اهداف از پیش تعیین شده خود، به آن نائل می‌شود. فردی را در زندگی می‌توان برخوردار از سبک نامید که با داشته‌های نگرشی و عاطفی و به اقتضای شرایط، با تعیین مهم‌ترین اهداف خود، مهم‌ترین وظایف وصول به آن اهداف را تشخیص دهد و بدان عمل نماید. سبک با اوصافی همچون انسجام، یکپارچگی، گزینشی بودن، تناسب با مقتضیات زمانی و مکانی، برخورداری از خودانگیزگی و خلاقیت به منصفه ظهور می‌رسد. طرحی که این مقاله برای تبیین عوامل سازنده سبک زندگی

مطرح نمود، رویکرد سیستمی به سبک زندگی است که در آن، معنا و ترسیم هویت سبک زندگی، می‌تواند وجود الگوهای رفتاری را تبیین کند و ثبات و عدم ثبات آنها را در طول زمان توضیح دهد. در این روش، اجزاء و عناصر مطرح در زندگی، تعامل و ارتباط شبکه‌ای چندجانبه با یکدیگر دارند. چنانچه ملاحظه شد، رویکردهای رایج، علاوه بر ضعف‌های ساختاری و محتوایی، هر یک از آنها از زاویه محدودی، به بررسی مسئله سبک زندگی پرداخته‌اند. رفتارهای بیرونی و درونی افراد صاحب سبک، متأثر از نحوه اثرگذاری عوامل ذکر شده حاصل می‌شود. از این رو، منعی برای رویکردهای جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، برای استفاده از این روش وجود ندارد. اندیشمندان علوم دینی نیز مطابق این روش، با لحاظ عناصر و ارزش‌های الهی در هر یک از عوامل یادشده، می‌توانند سبک زندگی دینی را معرفی کنند. از این رو، رویکرد سیستمی ناظر به تعاریف اندیشه‌گران مختلف حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌پژوهی است و تلاش می‌کند روش بررسی این مفهوم را از حیطه هر یک از آنها خارج کند. این روش، با برجسته‌سازی اصل تعامل و برهمکنش و طراحی الگویی برای عملیاتی نمودن مناسبات بین عوامل بینشی، گرایشی و محیطی و نیز توجه به مقولۀ اهداف و وظایف و نیز عامل تشخیص اولویت‌ها، از قابلیت بالایی برای جلب نظر محققان برخوردار است.

آدلر، آلفرد، ۱۳۶۱، *روان‌شناسی فردی*، نگارش مهین بهرامی، ترجمه حسن زمانی، بی‌جا، تصویر.

____، ۱۳۷۹، *شناخت طبیعت انسان*، ترجمه طاهره جواهرساز، تهران، رشد.

____، بی‌تا، *معنی زندگی*، ترجمه عنایت‌الله شکیبایور، تهران، شهریار.

ادگار، اندرو و همکاران، ۱۳۸۷، *مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی*، ترجمه مهرا ماهر، تهران، آگه.

بدار، لوک و همکاران، ۱۳۸۹، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه حمزه گنجی، تهران، ساوالان.

بهار، محمدتقی، ۱۳۷۶، *سبک‌شناسی*، تهران، مجید.

بیرو، آلن، ۱۳۶۷، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخی، تهران، مؤسسه کیهان.

بیانات مقام معظم رهبری، ۹۱/۰۷/۲۳ به نقل از <http://farsi.khamenei.ir/index>.

چیلورز، ایان و هارولد آزبورن، ۱۳۸۰، *سبک‌ها و مکتب‌های هنری*، ترجمه فرهاد گشایش، تهران، عفاف.

روش‌بلو، ماری و ادیل بورونیون، ۱۳۷۱، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه سیدمحمد دادگران، تهران، مروارید.

رهیاب، محمدناصر، ۱۳۹۴، *سبک و سبک‌شناسی*، هرات، احرار.

زرشناس، شهریار، ۱۳۹۵، *علوم انسانی در ترازوی نقد*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

زیمل، گئورگ، ۱۳۸۸، *مقالاتی درباره دین*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، ثالث.

شرف‌الدین، سیدحسین و همکاران، ۱۳۹۴، *شاخص‌های سبک زندگی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۱، «سبک زندگی به‌عنوان شاخصی برای ارزیابی سطح ایمان»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، سال سوم، ش ۳، ص ۴۹-۶۲.

شولتز، دوان بی و سیدنی الن شولتز، ۱۳۷۸، *تاریخ روان‌شناسی نوین*، ترجمه علی‌اکبر سیف و همکاران، تهران، دوران.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۴، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چ دوم، تهران، صدرا.

علیلو، مجید، ۱۳۷۶، «بررسی رابطه شناخت با عاطفه»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، ش ۱۶۳، ص ۱۸۱-۲۰۰.

فاضلی، محمد، ۱۳۸۲، *مصرف و سبک زندگی*، قم، صبح صادق.

فرشاد، مهدی، ۱۳۶۲، *نگرش سیستمی*، تهران، امیرکبیر.

قاسمی، ضیاء، ۱۳۹۲، *سبک ادبی از دیدگاه زبان‌شناسی*، تهران، امیرکبیر.

کاویانی، محمد، ۱۳۹۱، *سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

____، ۱۳۹۳، «روش‌شناسی استخراج سبک زندگی اسلامی از سیره اهل‌بیت (ع)»، *سیاست متعالیه*، سال دوم، ش ۶، ص ۳۱-۴۶.

گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۸، *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.

ماینر، ورنون هاید، ۱۳۸۷، *تاریخ تاریخ هنر*، ترجمه مسعود قاسمیان، تهران، سمت.

مزلو، آبراهام اچ، ۱۳۷۹، *زندگی در اینجا و اکنون: هنر زندگی متعالی*، ترجمه مهین میلانی، تهران، فراروان.

مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۲، *انسان‌شناسی در قرآن*، تنظیم و تدوین: محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

مهدوی‌کنی، محمدسعید، ۱۳۸۷، *دین و سبک زندگی*، چ دوم، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

نفیسی، غلامرضا و همکاران، ۱۳۶۹، *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*، تهران، سمت.

نوبرگ شولتز، کریستیان، ۱۳۸۱، *معماری حضور زبان و مکان*، ترجمه سیدعلیرضا احمدیان، تهران، معمار نشر.

نوروزی، سیدعیسی، ۱۳۹۵، «ویکردهای سیستمی و کل‌گرا در سازمان»، *مطالعات مدیریت و کارآفرینی*، سال دوم، ش ۴، ص ۷۰-۷۶.

Ackerman, James S, 1962, A theory of style, *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, v. 20, N. 3, p. 227-237.

Adler, Alfred, 1952, *The Science of Living (Psychology Revivals)*, G. Allen & Unwin.

Anderson Jr, et al, 1984, "*Lifestyle and Psychographics: a Critical Review and Recommendation*", in NA - Advances in Consumer Research Volume 11, eds. Thomas C. Kinnear, Provo, UT: Association for Consumer Research, p. 405-411.

Ansbacher, Heinz L, 1967, Life style: A historical and systematic review, *Journal of individual psychology*, v. 23, N. 2, p. 191-212.

Ansbacher, Heinz L. (Ed) & Ansbacher, Rowena R, 1956, *The individual psychology of Alfred Adler*, (Ed) New york, England: Basic Books, Inc.

Hendry, Leo B, et al, 1996, Young People's Leisure and Lifestyles.

Chaney, David, 1996, *Lifestyles*, Routledge, London.

Frohlich, K. L, & Potvin, L, 1999, "*Collective lifestyles as the target for health promotion*", Canadian Journal of Public Health 90.

Lengkeek, Jaap, 1996, On the multiple realities of leisure; a phenomenological approach to the otherness of leisure, *Loisir et société/Society and Leisure*, v. 19, N. 1, p. 23-40.

Shields, Rob, ed, 1992, *Lifestyle shopping: The subject of consumption*, Routledge.

Simmel, Georg, 2004, *The philosophy of money*, Psychology Press.

Sobel Michael E, 1981, *Lifestyle and Social Structure: Concepts*, Definitions, Analysis. Academic Press.

Spaargaren, Gert, 2000, "Ecological modernization theory and domestic consumption", *Journal of Environmental Policy and Planning* 2, N. 4, p. 323-335.

Scheys, Micheline, 1987, The power of life style, *Loisir et Societe I Society and Leisure*, v. 10, No 2, p. 249-266.

Merriam-webster.online. dictionary, (2017)

Preziosi, Donald, ed, 2009, *The art of art history: a critical anthology*, Oxford History of Art.

Veal, Anthony J, 1993 "The concept of lifestyle: a review", *Leisure Studies* 12, N. 4, p. 233-252.

Veblen, Thorstein, 1899, *The theory of the leisure class: An economic study in the evolution of institutions*, Macmillan.

Weber, Max, 1978, "*The distribution of power within the political community: Class, status, party*," Economy and society 2.

Wilksa, Terhi-Anna, 2002, "Me-a consumer? Consumption, identities and lifestyles in today's Finland", *Acta Sociologica*, v. 45, N. 3, p. 195-210.